

نقش فرهنگ در ایجاد و رشد شخصیت

فرهنگ و زندگی

هر چند تعاریف مختلفی از فرهنگ به عمل آمده که از شمار بیرون است اما در اینجا ما فرهنگ را راه و رسم زندگی جامعه تعریف می کنیم. این تعریف شامل تعداد بیشماری ویژگیهای رفتار انسانی است که دارای صفات مشترکی می باشند. رفتار انسانی می تواند شامل اعمال بهنجار و عادی و مجموعه پاسخها و واکنش هایی باشد که می توان آنها را پیش بینی کرد. به عبارت دیگر این رفتارها مسائلی را که قبلاً یاد گرفته شده اند و در مواقع خاصی ظاهر می شوند در بر نمی گیرد. هر چند تفاوت هایی جزئی در رفتار افراد مختلف مشاهده می شود، با اینهمه در موارد مشابه، شباهت زیادی نسبت به یکدیگر دارند. بنابراین می توان گفت که افراد یک جامعه پاسخهای به نسبت یکسانی در قبال یک وضعیت یا موقعیت از خود نشان می دهند. مثلاً در جامعه ما تقریباً هر فرد در شبانه روز سه وعده غذا می خورد ولی هر کس از این قاعده پیروی نکنند رفتار غیر عادی بنظر می رسد. همین عقاید است که پایه و اساس فرهنگ عامه روی آن بنا می شود و می توان گفت فرهنگ عامه کم و بیش ساخته قالبهای رفتارهایی است که در بالا بدان اشارت رفت.

بطور کلی، نباید اذعان کرد که آمادگی افراد برای زندگی در جامعه مسکول به شناخت کلی فرهنگ می باشد و توجه به ضرورت این مسئله است که می گوئیم باید نخست افراد را آماده کرد و سپس از آنها انتظار خدمات مؤثری را داشت. این حقیقت که اکثر مردم در موقعیت های

خاص واکنشها یا پاسخهای معینی دارند، می تواند امکان پیش بینی رفتار را برای هر کس فراهم کند و بر اساس آن سازگاری و انطباق با وضع جدید را هر چند این پیش بینی کامل و مطلق نباشد، امکان پذیر سازد.

به نظر لیسن، این پیش بینی لازمه هر جامعه سازمان یافته است. هر گاه فرد به دیگران خدمت می کند، باید مطمئن باشد که دیگران هم برای او کاری انجام می دهند. قالبهای موجود فرهنگ و زمینه های قبلی آن که مورد پذیرش جامعه قرار گرفته، نیرویی در پس دارد و برای کسانی که از آن پیروی نمی کنند، یک نوع فشار اجتماعی محسوب می شود. اما چنانچه فرد این قالبها را بپذیرد نوعی اطمینان خاطر به او دست می دهد.

به علاوه با تجربیات و آزمایشهای وسیعی که به ویژه با روش آزمایش و خطا انجام گرفته است، این مطلب روشن شده که قالبهای فرهنگی که از مختصات هر جامعه است، وظیفه ایجاد رابطه و هماهنگی بین افراد آن جامعه را به عهده دارد و اگر شخص آن را بپذیرد تسایح خوبی می گیرد و در غیر این صورت از جامعه طرد می شود.

در صورتی که برای نظام جامعه حفظ قالبهای فعلی فرهنگ ضروری باشد بنابراین دائمی شدن آنها نیز ضروری به نظر می رسد. ساخت و نظام اجتماعی خود موضوع فرهنگ است. اگر چه در مورد توصیف امور مسا به تجزیه و تحلیل طولانی تری نیازمندیم و طرح چنین مسئله را با این خصوصیات جدا از رفتار افراد نمی توان بحث کافی تعریف و توصیف نمود. خصوصیات مشخصی مانند سن، جنس، و سایر ارتباط

بیولوژیکی شرط لازم عضویت فرد در گروههای اجتماعی است که حتی این شرایط خود موضوع فرهنگ جامعه است. حال اگر موقعیت پدر و پسر را در یک سیستم اجتماعی در نظر بگیریم، ملاحظه می شود که با هیچ بیان بیولوژیکی که بین دو نفر معمولاً موجود است نمی توان ارتباط آندو را روشن ساخت. در اینصورت لازم است که توضیحاتی را جمع به قالبهای رفتار فرهنگی آندو داد شود نه ارتباط بیولوژیکی. فی المثل در مورد کارگر و کارفرما مطلب بالا بنحوی دیگر صدق می کند، مگر اینکه بخواهیم موقعیت رفتاری را که احتمالاً از هر کدام انتظار می رود بیان کنیم. موقعیت انسان در نظام اجتماعی جدا از موقعیت دیگران، خود تشکیل دهنده نهادهای فرهنگی است. بطور کلی سازمان فرهنگی علاوه بر اینکه مهارت های زندگی در گروه را به فرد می آموزد، شخص را هم آماده بهره برداری از محیط طبیعی و قادر به اجتناب از مخاطرات می سازد. جوامع مختلفی با انتقال نهادهای فرهنگی به افراد خود و از نسلی به نسل دیگر به حفظ این میراثها کمک می کنند.

افراد جدید جامعه یاد می گیرند چطور نقش یک شوهر، یک رئیس یا یک صنعتگر را ایفا کنند و با ادامه آنهاست که سیستم اجتماعی قوام گرفته و شکل می پذیرد. بدون فرهنگ نه بستگی افراد و نه نظامات اجتماعی و انسانی بوجود می آید.

بنظر می رسد در بحث فوق پیشتر بر شکل پذیری افراد و نحوه شکل پذیری فرد بوسیله عوامل اجتماعی و فرهنگی تکیه شد.

حال موقع آنست که به جنبه های دیگر قضیه

بپردازیم. اهمیت دادن به نحوه تربیت و شرط موفقیت فرد در جامعه گرچه لازم است، اما با اینهمه او موجودیست جدا از دیگران یعنی انسانی متفکر و مدرك و حساس با نیازهای فردی ای که او را از دیگران جدا می سازد، بعلاوه خصوصیات قابل ملاحظه دیگری دارد. با اینکه خصوصیات فردی را نزد افراد بالغ شخصیت می نامیم، ولی سایر وجوه آن را نمی شناسیم و حتی در جوامع ابتدائی دو نفر مانند هم بافت نمی شوند. پس می توان گفت که نقش فرد در جامعه تحت شرایط عادی زندگی در دنیایی که دائماً در تغییر است، يك عمل متقابل می باشد.

هر قدر شرایط تربیتی در جامعه مهیاتر باشد آدمی را فرد مؤثر و مفید و قادر به انجام وظایف محوله ساخته و موجب می شود که بهره بهتری از جامعه برگیرد. چون موجودیت و انجام وظیفه جوامع در دنیای متغیر امروزی ضروری است تلاش انسان برای سازگاری با شرایط و اوضاع و احوال جسدبند، بسادگسری پاساخنها و عکس العمل های مناسب و مؤثر جداً ضروری به نظر می رسد. فرد علی رغم نظام اجتماعی باز هم خصوصیات فردی خود را حفظ می کند. گرچه این خصوصیات را در موقعیت های دیگر اجتماعی باز هم ممکنست تغییر دهد. چون جامعه دائماً در حال دگرگونی است پس نیاز به افرادی که قادر به حل مشکلات جدید باشند همیشه به چشم می خورد؛ لذا فرد است که با ابتکار و اختراع خود راه حلهای جدیدی ارائه می دهد. ابتکار و اختراع و بسافتن راه حل مشکلات در وهله اول صرفاً فردی بوده، سپس جامعه از آن سود جسته است مثلاً اولین کسی که از پارچه به عنوان لباس استفاده کرده و یا از آتش بهره گرفت به فکر نیازهای اجتماعی نبود، بلکه فقط به خاطر این بود که احساس سرما می کرد و یا نیاز به حرارت داشت. حال اگر این نظریه را به سطح پیچیده تر فرهنگ معطوف کنیم می بینیم که انگیزه تفسیر نهادهای اجتماعی روی افرادیست که از نظام اجتماعی خود رنج می برند و پیوسته با حرکت دسته جمعی به سوی پیدایش راههای جدید و حل مشکلات تازه می باشند. درك متقابل فرد و جامعه و تأثیر و تأثر آندو بر یکدیگر کلید فهم مسائل مربوط به رفتار انسانی است؛ برای اینکه فرد در جامعه توفیق حاصل

در اینجا فقط يك سؤال پیش می آید و آن این است که آیا جامعه خواستار يك شخصیت کلی واحد و نمونه برای تمام افراد است یا خواهان يك سری معیارها و هنجارهای متفاوت و مجزاست که به گروههای اجتماعی خاص تعلق دارند.

به طور کلی افرادی که در جامعه صاحب موقعیتی می شوند در رفتار و پاسخ هایشان تشابهات زیادی دیده می شود. به عبارت دیگر و ساده تر، این نوع پاساخنها مبین شخصیت فردی او نبوده بلکه مبتنی بر اموریست که رضایت اجتماع در آن ملحوظ است. این نوع آمادگی را می توان تأثیر فرهنگ بر فرد دانست نه فرد بر فرهنگ.

آن نزد هر کس ممکن باشد. تمام انسانها از بزرگان خود کارهای سنجیده و مفید را می آموزند و بنابراین به همین طریق است که امور پیچیده اجتماعی از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود. همانطور که قبلاً هم یادآور شدیم رغبت شخص برای پذیرفتن این ارزشها موکول به پاداش رضایت بخشی است که او از دیگران دریافت می دارد، بخصوص در مورد پاسخ محبت آمیز دیگران هر چند که از نقطه نظر اجتماع رضایتهای فردی، خود طعمه ای است که انسان را برای جذب و بدست آوردن آن طعمه آماده می سازد و به همین دلیل است که فرد را وادار می سازد تا در مقابل فرهنگ جامعه خود را کاملاً مهیا کرده تا پاداش مناسب که همان طعمه باشد، نصیبش گردد ولی به محض اینکه طعمه را رسود و نیازش را برطرف کرد قلاب جامعه هم او را می رباید. بعبارت دیگر هر چند او بخوردن که نیاز فردی است پاسخ می دهد با اینهمه بزرگترها به او می گویند که مثل يك آدم حسابی غذا بخورد یعنی نحوه اجتماعی خوردن را به او می آموزند. فرد در سالهای زیادی از طریق تعلیم و تقلید این اعمال را پس خود آگاهانه انجام می دهد و نقش خود را بنحو جامعه پسندتری بازی می کند و با با قبول این ترکیب و قسالبها و انجام مستمر آن به عنوان عادت جای خود را در جامعه باز می کند. این حقیقت که اکثر پاساخنها و رفتار انسان مبتنی بر تعلیم و تربیت اجتماعی بوده و نه از روی تجربیات شخصی در مطالعه شخصیت حائز کمال اهمیت می باشد. چون نحوه پاسخ بستگی مستقیم به طرز آموزندگی او دارد، تا

کند، می باید انجام يك سلسله اعمال معینی را که قالبهای فرهنگی می خوانیم، بپذیرد. چه بسیار قالبهای فرهنگی که موجب بقا و پایداری جامعه است و چه بسیار که ارضاء احتیاجات فرد در آن پیش بینی نشده است. با اینکه افراد تشکیل دهنده جامعه می باشند، ولی خصوصیات و خواسته های جمعی با نیازهای فردی تفاوتی فاحش دارند که مخالفت با آنها موجب گرفتاری فرد می شود. علت آنست که کیفیت جامعه کاملاً از افراد تشکیل دهنده آن متفاوت است. (همانطور که در آب عاصبتی است که در اجزاء تشکیل دهنده آن یعنی اکسیژن و هیدروژن آن خاصیت یافت نمی شود) به عبارت دیگر آنست از قالبهای فرهنگی که قرین موفقیت بوده و قبول عام یافته اند که در تحت شرایط معینی ساخته و پرداخته شده باشند. با وجود این باید گفت که جامعه باید دارای تکنیک هایی باشد که فرد بتواند در نظام ارزشهای اجتماعی بجایی برای خود بیاید و نیز باید دانست که وجود عوامل پاداش دهنده رفتارهای اجتماعی و غیر اجتماعی طوری تلفیق و ترکیب شوند که با یکدیگر برخورد و یا تضادی نداشته باشند و یا یکدیگر را نفی نکنند.

شاید تمام جوامع فرهنگهای خود را با توجه به این اعتبارات ساخته و توسعه می دهند ولی چگونگی این توسعه و تحول بسیار پیچیده است. قالبهای فرهنگی که موجب بقا و دوام جامعه است، بایستی مبتنی بر اموری باشد که افراد از روی عادت به آنها پاسخ می دهند، یعنی این ارزشها امکان تعلیم و جذب داشته و انجام

کلیات شناخت روان را به عنوان یک روش علمی در نظر می‌گیریم
و این روش را می‌توانیم به عنوان یک روش علمی در نظر بگیریم
که در واقع به روش علمی و تجربی در نظر می‌گیرد.

**روان شناسان هم تا این اواخر از اهمیت فرهنگ غافل بودند
تا اینکه در اثر تحقیقات دقیق متوجه شدند که صرفاً شناخت
طبیعت بشر نمی‌تواند موجب شناخت او گردد، بلکه گذشته
فرهنگی و اجتماعی نقش مؤثری را در رفتار فعلی او توجیه
می‌کند، حتی نظریه فروید درباره غرایز را که به بازتابهای
فطری تعریف می‌شوند، مردود دانسته و آن را متأثر از شرایط
فرهنگی می‌دانند.**

شخصیت واقعی او، به طور کلی افرادی که در
جامعه صاحب موقعیتی می‌شوند در رفتار و
پاسخ‌هایشان تشابهات زیادی دیده می‌شود. به
عبارت دیگر و ساده‌تره این نوع پاسخها بین
شخصیت فردی او نبوده بلکه مبتنی بر امور است
که رضایت اجتماع در آن ملحوظ است. این نوع
آمادگی را می‌توان تأثیر فرهنگ بر فرد دانست نه
فرد بر فرهنگ، با وجودی که این مطلب زمینه
اصولی شخصیت را به ما نمی‌شناساند ولی یک
موضوع را که شناخت فرد از لحاظ روانشناسی
باشد، گوسشرد می‌کند و در اینجاست که
روان شناسی توجه به تفاوت‌های فردی و شخصیت
حقیقی می‌کند. فرهنگ واقعی هر جامعه در رفتار
و مراسم اجتماعی آن جامعه خلاصه می‌شود.
فرهنگ از عناصر یشماری تشکیل یافته است که
هیچ دو عنصری به هم شبیه نیستند و شاید
عکس العمل دو نفر به یک عامل یکسان نباشد و
بالاخر از آن واکنش شخص در مقابل یک محرک
در مواقع مختلف متفاوت است به طور خلاصه
باید گفت که در هر ذره رفتار آدمی تفاوت دیده
می‌شود. علی‌رغم این تفاوتها باز هم فرد
می‌تواند خودبخود خویش را با محیط سازش
داده و در زندگی موفق باشد. انسان با قدرت
تجربه و تصمیم این سازگاری را در ذهن خود
می‌سازد، مانند محصلی که صدای زنگ او را به
کلاس می‌کشاند نه تفاوت بین طین و دفعات
زنگ. با وجود این ممکنست نحوه پاسخ به چنین
محرکی در دو مورد هم شبیه به هم نباشد ولی در
تمام موارد و موقعیت‌ها یکسان به نظر می‌آید.
حال گذشته از فرد، وقتی به گروهی، با سابق و

تجربیات یکسان بر می‌خوریم همین وضع
مشاهده می‌شود. برگردیم به کلاس، باز مشاهده
می‌کنیم که وقتی زنگ به صدا در می‌آید همه از
کلاس بیرون می‌آیند ولی اگر دقت کنیم تفاوت
بسیاری در جزئیات کار یعنی بیرون آمدن از
کلاس دیده می‌شود و نیز هیچ دو نفری دیده
نمی‌شوند که در جمع کردن و بستن کتابها و
پرداشتن لباس وسایل لوازم به یکدیگر شبیه
باشند.
اینطور بنظر می‌رسد که جزئیات اعمال
یشماری که اساس فرهنگ واقعی و تشکیل
می‌دهند در نزد افراد با مشخصات مناسب آنها
دیده می‌شوند با وجود این تفاوت‌های جزئی تعمیم
در کلیت و تشابه در پاسخ کاملاً مشهود است.
مثلاً در نحوه ساختن زنبیل و یا برگزاری مزایم
از دواج تشابه در کلیت دیده می‌شود. هر گاه این
واقعیت را که افراد جامعه به عنوان ادواک ارزشها
پذیرفته و عمل می‌کنند دارای نتیجه رضایتبخش
و خوبی باشند کلیت رفتار و باهنجار
می‌خوانیم، در غیر اینصورت رفتاری را که قرین
موفقیت نگردد ناهنجار و غیر عادی می‌نامیم.
فرهنگ واقعی یعنی پاسخهای بهنجار و
فرهنگ واقعی از ترکیب تعداد یشماری
پاسخهای بهنجار تشکیل یافته که کم و بیش
دارای همبستگی و روابط متقابل می‌باشند.
موضوع مهمی که در خاتمه این مقال باید در نظر
داشت این است که قالب فرهنگ واقعی از پاسخ
یا رفتار واحدی بوجود نیامده بلکه ناشی از یک
سلسله اعمال و رفتار مختلف و متفاوت
می‌باشد.

نقش فرهنگ در ایجاد شخصیت

یکی از مهمترین پیشرفتهای علمی عصر
حاضر شناخت فرهنگ است. می‌گویند
موجودی که ساکن عمق دریاهاست آخرین پدیده
ای را که کشف خواهد کرد همان وجود آب
خواهد بود و این در صورتی است که تصادفاً به
سطح آب بیاید و هوا را بشناسد. بشر در طول
تاریخ بطور مبهم از وجود فرهنگ آگاهی داشت و
حتی این آگاهی، اندک و سطحی به سبب برخورد
و مقایسه رسوم و عادات جنوامع با یکدیگر
صورت می‌گرفت. بطور کلی استعداد و دیند
فرهنگی، ارزشیابی و درک و تحسین محتوای آن
احتیاج به یک مقیاس عینی دارد که متأسفانه به
آسانی بدست نمی‌آید.

اطلاع بیشتر دانشمندان معاصر درباره فرهنگ
از کشورهای غیر اروپایی است. کسی که غیر از
فرهنگ خود با فرهنگ دیگری آشنا نیست فرهنگ
خود را هم خوب نمی‌شناسد. روان شناسان هم
تا این اواخر از اهمیت فرهنگ غافل بودند تا اینکه
در اثر تحقیقات دقیق متوجه شدند که صرفاً
شناخت طبیعت بشر نمی‌تواند موجب شناخت
او گردد، بلکه گذشته فرهنگی و اجتماعی نقش
مؤثری را در رفتار فعلی او توجیه می‌کند، حتی
نظریه فروید درباره غرایز را که به بازتابهای فطری
تعریف می‌شوند، مردود دانسته و آن را متأثر از
شرایط فرهنگی می‌دانند.

وجود منابع و ذخایر فرهنگی سایر جنوامع
امکان دسترسی به مطالعه شخصیت را که این
بخش چکیده‌ای از آن است کم و بیش فراهم می
سازد. باید قبول کرد که مشاهده و ثبت عوارض
شخصیت در کشورهای غیر اروپایی هنوز هم
مسأله غامضی است و شاید در مورد جامعه
خودمان هم این اعتماد وجود نداشته باشد. علی
رغم مشکلات و محدودیتها که نیاز به گذشت
زمان دارد عوامل معینی نیز بسافت
می‌شوند که قابل مطالعه و بررسی هستند. تمام
مردم شناسان که وقت و همت خود را مصروف
شناسایی جنوامع غیر اروپایی کرده و می‌کنند
اساساً روی اصولی که ذیل شرح داده می‌شود
توافق دارند:

۱- معیار شخصیت در هر جامعه متفاوت
است.



۲- اعضای هر جامعه در مورد شخصیت همیشه تفاوت‌های فردی قابل ملاحظه‌ای را از خود نشان می‌دهند.

۳- علی‌رغم این تفاوت‌ها تشابهات زیادی نیز به چشم می‌خورد.

مردم شناسان این تشایح را که بیشتر آن مبتنی بر مشاهدات غیر مستقیم است بدست آورده‌اند. باید دانست که اساساً این تشایح حاصل یک سلسله آزمایشات عینی است. تست‌های رورشاخ نیز مؤید این نظر است که در جوامع مختلف با معیار و ارزشهای مختلف تفاوت بین افراد بطور وضوح دیده می‌شود. بنابراین اطلاعات کامل و دقیقی در دست نیست. این تشایح را به عنوان اصول اولیه و شروع تحقیقات خود در مورد نقش فرهنگ در ایجاد شخصیت بنایند پذیرفت. معیارها و ارزشها در جوامع مختلف است و شکی نیست که افرادی که در این زمینه تجربه آموخته‌اند این مسأله را قبول دارند در اینجا فقط یک سؤال پیش می‌آید و آن این است که آیا جامعه خواستار یک شخصیت کلی واحد و نمونه برای تمام افراد است یا خواهان یک سری معیارها و هنجارهای متفاوت و مجزاست که به گروه‌های اجتماعی خاص تعلق دارند.

این نکته قابل توجه است که اعضای هر گروه اجتماعی خواستار توجیه عناصر کلی شخصیت می‌باشند. این یگانگی شامل درجات مختلفی است یعنی از رفتار ساده گرفته (مانند غذا خوردن یا چیدن سفره غذا) تا رفتار کلی و پیچیده اجتماعی مانند (مراسم عروسی و عزاداری) در هر جامعه، هر گروه پاسخهای معین و رفتار ویژه‌ای ندارند. این ترکیب بطور تحلیلی در مورد مردها و زنها، بالغین و نوجوانان رنگ خاصی دارد. در جامعه دارای طبقات، اختلاقات مشابهی بین پاسخهای هر طبقه نسبت به دیگران دیده می‌شود. به عبارت دیگر به علت اختلاف سطح اجتماعی که بین نجیب زادگان و افراد عادی و بردگان وجود دارد، پاسخهای یک دسته با دسته دیگر متفاوت است. این تفاوت بین شخصیت طبقاتی و گروهی است. در مورد این پاسخها یک مطلب دیگر نیز حائز کمال اهمیت است که وظایف اجتماعی شخص را روشن می‌کند و آن این است که موقعیت افراد بستگی به

است که این اعمال خودبخود و ناآگاهانه در انسان ایجاد می‌شود.

تأثیر فرهنگ در شخصیت به دو نحو کاملاً متفاوت اعمال می‌گردد:

۱- انتقال رفتار فرهنگی بزرگترها به اطفال. این کار در درجه اول اهمیت است.

۲- انتقال نظریات و تجربیات شخصی که از مختصات محیط اجتماعی گرفته شده است. نفوذ

این عوامل همیشه بطور مستقیم روی طفل صورت نمی‌گیرد، بلکه بطور غیر مستقیم او را آماده می‌سازد تا پاسخهای مناسب را در موقعیت

های مناسب به صورت عادت پیدا کند. گرچه

ضرورت این عوامل در ابتدای کودکی مهم بنظر نمی‌آید ولی بعدها در طول زندگی نفوذ و تأثیر

خود را خواهد بخشید. در تشخیص نفوذ عوامل فرهنگی فوق، هرگاه قصور و وزیم دچار اشتباه

بزرگی خواهیم شد. بدون شك نفوذ دوگانه فوق

در موارد خاص بر هم تأثیر می‌نهند. قالب رفتار

فرهنگی که متوجه طفل است در رشد رفتار و پاسخهای او مؤثر است. هر قدر طفل رشد کند

از روش غیر مستقیم دور گشته و خود به مشاهده مستقیم می‌پردازد یعنی اعمال دیگران را می‌بیند،

می‌سنجد و بیاد می‌سپارد. از طرف دیگر در بزرگی با تعداد بیشماری مسائل و مشکلات

مواجه است که شاید از زمان کودکی با او همراه بوده‌اند. برای حل این مشکلات نیز ناچار به

یادآوری خاطرات کودکی خواهد بود. هر قدر انتقال عوامل فرهنگی در زمان طفولیت دقیق‌تر صورت پذیرند، تأثیر عمیق‌تری در تکوین شخصیت افراد باقی می‌گذارند. دانشمندان و

شناسان کامل موقعیتی دارد که او بایستی در جامعه ایفا کند، حتی می‌توان با مشاهده دو فرد

یگانه و شناخت ساده رفتار آنها در اکثر موارد رفتار دیگران را پیش بینی کرد. شخصیت فعلی

فرد بر اساس نوع شخصیتی است که در طول زندگی در اثر تجربیات و پیش آمدها ایجاد شده.

می‌دانیم که شخصیت پایه خود را به انسان تحمیل می‌کند. در این جاست که روالهای

گروهی از یکدیگر متمایز می‌شوند. فی‌المثل ممکنست که مردم آزاد از وضع و موقعیت بردگان

اطلاع داشته باشند و حتی در بعضی موارد به ایشان آزادی عمل بدهند بدون اینکه در موقعیت

و فعالیت آنها سهمی داشته باشند. بنابراین پاسخهای ساختگی و عمدی که شخصیت

تأثیری از آنست کاملاً یک امر چشمگیر اجتماعی است.

مادام که فرد در پی سازندگی ارزشهای جامعه پسند باشد، قریباً موفقیت است. با مشاهده کلی

موارد نسبتاً متعددی شبیه به آنچه در بالا گفته آمد برمی‌خوریم، نمودار پاسخها و شخصیت مورد

قبول جامعه و حتی نحوه یادگیری آنها به شخص ارائه می‌شود. فشار مداوم اجتماعی لزوم این

ارزشها را یادآور می‌شود و در نتیجه پذیرفتن این ارزشها با قبول و یاداش و سر باز زدن از آنها با

تنبیه اجتماعی همراه است و نیز تضادهایی که گاهی پیش می‌آید و دلیل آن ممکنست مبتنی بر

ارزشدآوری باشد، زیاد مؤثر نمی‌افتد گرچه ظاهراً در وهله اول خود را خوب جلوه می‌دهد

ولی تمایل این است که این تضادها کم کم تقلیل یافته و بالاخره از بین می‌روند. علت این



بلکه اطمینان می دهد که پیروی از این ارزشها تأثیر مستقیم در سازگاری فرد با محیط دارد. در هر فرهنگ این تمایل به چشم می خورد که تمام ارزشها مبنی همبستگی روانی افراد آن جامعه می باشند.

به احتمال قریب به یقین در تعریف انسان بهنجار باید گفت که او فردی است که نظام ارزشها را می پذیرد و عملش سازواری و سازگاری با محیط است. هر گاه جامعه ای معیارهای فرهنگی جامعه دیگر را به عاریت می گیرد، همانطور که هست آن را نمی پذیرد، بلکه رنگ و ماهیت آن را بنحوی تغییر می دهد که با اوضاع و احوال محیطی او موافق باشد. به عبارت دیگر فرهنگ ممکنست که فرد را مجبور به اطاعت ارزشهایی کند که با خواسته او مغایرت دارد ولی در صورتی که این ارزشها با خواسته افراد اجتماع مغایر باشد آنوقت فرهنگ است که باید سر تسلیم فرود آورد. از طرف دیگر کسب رفتار و عادات جدید که موافق نظام ارزشهای فردیست و حاصل آن از برخورد تمدنها بدست می آید هر قدر که زمان پیش می رود دوام و ثبات بیشتری یافته و با خصوصیات محیطی و فرهنگی آفته می شود و افراد آن را می پذیرند و به آن تن در می دهند. با تغییر محیط فرهنگی یادگیری های نو آغـسـاز می گـسـردد و شخص سعی می کند با شناسایی از محیط جدید خود را با آن وفق دهد ولی انتخاب این تصمیم همیشه موفقیت آمیز نیست! چون سوابق فرهنگی و تجربیات قبلی وی این سابقه را تضعیف کرده و گاه فرد خود را سر در گم و مفلوک می یابد به طوری خلاصه معیارهای شخصیت در جوامع مختلف بر اساس تجربیات و تماس با فرهنگ حاصل می شود و معیارهای اجتماعی در آن نقش اساسی دارد.

می شود و نحوه تربیت او با سایرین کاملاً متفاوت است یعنی او را انسانی مبتکسر و علاقه مند برای قبول مسئولیت بار می آورند در صورتی که در مورد سایر بچه ها فشار و دیسپلین خاصی اعمال می شود. از نمونه های فوق زیاد است ولی به همین پندیده می کنیم زیرا مثال فوق نشان می دهد که چه همبستگی شدیدی بین شخصیت فرد و محیط فرهنگی او وجود دارد. عامل فوق که تأثیر محیط را در تکوین شخصیت بخوبی نشان می دهد، اثری بودن بسیاری از عوامل دیگر را نفی می کند. در نتیجه در هر جامعه اشخاص بهنجار ترکیب و تنوع شخصیت خود را در مقایسه با دیگران بیشتر به طرز تربیت و نحوه پرستاری که از آنها بعمل آمده ملاحظه می کنند تا به ژنهای خود (یعنی عامل وراثت).

یا توجه به اینکه فرهنگ با تکلیف های خاص خود تأثیر بسزایی در شخصیت و گذشته انسان دارد، این تأثیر به همین جا پایان نیافته و نفوذ آن در شکل پذیرش کامل شخصیت یعنی قبول پاسخهای جامعه پسند و بهنجار ادامه می یابد و این آگاهی در طول حیات دائماً به شخص گوشزد می شود. به عبارت روشن تر هر قدر که فرد رشد می کند، پاسخ ها نیز به تناسب موقعیت های مختلف اجتماعی تکامل می یابند. این تغییر و تنوع بستگی کامل به موقعیت و سن و سال آدمی دارد یعنی عوامل مؤثرتر در پاسخ ها در هر يك از مراحل رشد متفاوت است. در این حال است که فرهنگ نقش مشاور و راهنما را دارد. فرهنگ نه تنها در تغییر موقعیت های اجتماعی مدل و نمونه هایی به فرد عرضه می کند

صاحب نظران نظرس فوق را در تثبیت و تعمیم نظام ارزشها در سالهای اولیه فوق العاده اهمیت می دهند و در این مورد با یکدیگر اتفاق نظر دارند.

در مطالعه شخصیت های نابهنجار محققین به این مسأله برخورد کرده اند که بیشتر این عوامل بستگی مستقیم به تجربیات دوران کودکی دارد یعنی هر قدر در تربیت بهنجار کودک قصور شود و ارزشهای اجتماعی به طفل ارائه نشود، شخصیت نابهنجار در کودک تقویت می شود، زیرا همانطور که قبلاً گفته شد، زیربنای شخصیت بهنجار با نابهنجار آدمی در دوران طفولیت پایه گذاری می شود. در توضیح مطلب فوق به چند مثال زیر توجه کنید:

در جوامعی که الگوهای فرهنگی به صورت اطاعت محض بچه از والدین می باشد انسان بهنجار یعنی فردی مطیع، غیر مستقل، و فاقد قوه ابتکار خواهد بود این شخص حتی اگر مقدار زیادی از تجربیات زمان کودکی خود را به دست فراموشی سپرده باشد، باز هم نخستین واکنش او در موقعیت های تازه متوجه قدرت و نیرویی است که بتواند او را راهنمایی و هدایت کند. هدف چنین جوامعی ساختن شخصیت مطیع و فرمانبرداری است ولی علی رغم این نوع تربیت روشهای خاصی نیز برای تربیت بزرگسالان که بعدها مسئولیت رهبری را به عهده خواهند گرفت، در نظر گرفته شده است.

بطور مثال می توان قبیله تانالا را در جزیره ساداکاسکار ذکر کرد. در میان این مردم پسر بزرگتر قایل از بدو تولد بطور خاصی تربیت

منابع
 1) دکتر گداز، روش پساانسانی، ترجمه دکتر علیمحمد کرمان، انتشارات تهران، 1321
 2) امین، حسن، زمینه انسان شناسی، تهران، انتشارات پیام، 1301
 3) حبیبی، حسن، جامعه فرهنگ میهن، تهران انتشارات امیر کبیر، 1322
 4) لارسون، الیوت، پساانسانی اجتماعی، ترجمه دکتر حسن شکری، انتشارات دانشگاه جندی شاپور، 1326
 5) استرول، ژان، روانشناسی اجتماعی، ترجمه دکتر کرمان، انتشارات دانشگاه تهران، 1324

6) Linton, R. Principle of cultural and social in Guidance, USA, 1966.